

مبانی و چالش‌های جرم‌انگاری در گفتمان سیاست جنایی قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲

جمال بیگی^۱

جلال شیرمحمدی^۲

چکیده

هدف از پژوهش حاضر بررسی مبانی و چالش‌های جرم‌انگاری در گفتمان سیاست جنایی قانون آیین دادرسی کیفری است. گفتمان سیاست جنایی قانون‌گذار، طرز برداشت و تلقی مقام قانون‌گذاری از سیاست جنایی در قالب تصویب قوانین مختلف است. از سوی دیگر جرم‌انگاری اعمال سابقه‌ای دیرینه دارد، آن‌سان که یافته‌های بشری نشان می‌دهد، این فرایند، دست‌کم پیشینه‌ای چهارهزارساله دارد. وانگهی پرسش اساسی از چرایی تحدید رفتار افراد جامعه و لزوم پاسخی مناسب راجع به حق جرم‌انگاری حاکم یا حکومت و حدود آن و اقامه دلیل در خصوص تحمیل درد و رنج بر افراد از ناحیه سازمان مرکزی قدرت، به شکل سازمان یافته است. تعامل آیین دادرسی کیفری با سایر رشته‌ها به خصوص جرم‌شناسی باعث شده کرامت ذاتی افراد اعم از بزه‌دیده و منعم مورد شناسایی جدی قانون‌گذار قرار گیرد. کاهش فرایند کیفری از دستاوردهای همین تعامل است. به‌طور کلی فرایند کیفری و اقدام به مجازات افراد جامعه بر مبانی خاصی صورت می‌پذیرد که «اصل ضرر»، «اصل پدروسالاری حقوقی» و «اصل اخلاق‌گرایی حقوقی» بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. بر اساس اصل ضرر زمانی جامعه و دولت مجوز مداخله در امور زندگی و آزادی دیگران و اعمال اجبار و زور در مورد دیگران را دارد که با آن مداخله بخواهد مانع رسیدن آسیب و ضرر به دیگران شود. پدروسالاری عبارت است از جلوگیری حکومت از آسیب رساندن افراد به خود. در واقع قانون‌گذار با توجه حفظ منافع اشخاص اقدام به جرم‌انگاری اعمال به‌منظور ممانعت از ایراد ضرر به خود است. بر این اساس و به‌منزله یک اصل محدودکننده آزادی گفته شده که «پدروسالاری»، معمولاً دلیلی مناسب در حمایت از ممنوعیت کیفری است که از ایراد ضرر (جسمانی، روانی، معنوی و اقتصادی) به فاعل آن پیشگیری می‌کند. در بحث راجع به

۱. وکیل پایه یک دادگستری، استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد مراغه، دانشگاه آزاد اسلامی، مراغه، ایران.

jamalbeigi@iau-maragheh.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری، حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد مراغه، دانشگاه آزاد اسلامی، مراغه، ایران.

jalal.shirmohamadi4@gmail.com

پدرسالاری حقوقی، یکی از چالش‌های پیش‌رو این است که برخی معتقدند پدرسالاری بدترین نوع استبداد است که می‌توان تصورش کرد، زیرا مقتضی برخوردی با انسان است که با آزادی او منافات دارد. در نهایت می‌توان عنوان کرد که واقع تبعیت حقوق از اخلاق و جرم‌انگاری اعمال مخالف اخلاق توسط مقنن، اخلاق‌گرایی حقوقی است که البته چالش اصلی این قاعده این است که برخی از نظریه‌پردازان حقوق کیفری که معتقد به حق و تکلیف پدر و مادر و مربیان بر تعلیم اخلاق هستند، قرار گرفته است و بنا بر نظر ایشان، حکومت که از این علایق و عواطف بی‌بهره است، اگر وظایف آن‌ها را بر عهده بگیرد، از حد خود پا را فراتر می‌نهد و نه تنها از انجام مسئولیت‌های خطیر خویش باز می‌ماند، آزادی و استقلال روحی و معنوی را که از حقوق طبیعی انسان‌هاست به‌ویژه در مورد این اشخاص که مورد احترام جامعه‌اند، با دخالت در وظیفه‌شان نادیده می‌گیرد.

کلیدواژگان: جرم‌انگاری، سیاست جنایی، قانون آیین دادرسی کیفری.

مقدمه

گفتمان سیاست جنایی قانون‌گذار، طرز برداشت و تلقی مقام قانون‌گذاری از سیاست جنایی در قالب تصویب قوانین مختلف است. به بیان دیگر، زمانی که متون قانونی در خصوص یک پدیده مجرمانه توسط قانون‌گذار هر کشوری تصویب می‌گردد، در واقع بیانگر گفتمان سیاست جنایی قانون‌گذار خاص آن کشور در خصوص پدیده مجرمانه موردنظر است. رویه قضایی در اعمال ماده ۲ در مفهوم مضیق آن به معنای نحوه استنباط و برداشت مراجع قضایی از قوانین و مقررات و چگونگی اعمال آن‌ها در تصمیمات قضایی است. البته این استنباط‌ها و برداشت‌ها در تمامی زمینه‌ها و مسائل در محاکم، یکسان و برابر نیست؛ بدین معنا که ممکن است هریک از دادسراها و دادگاه‌ها برداشت خاص خود را نسبت به موضوع واحد ارائه کند. در ماده ۲۰ کنوانسیون مبارزه با فساد مریدا به جرم دارا شدن غیرقانونی اشاره شده است. برخی حقوق‌دان‌ها وجود شباهت بین ماده ۲ و ماده ۲۰ را مورد تردید قرار داده‌اند. به نظر می‌رسد گفتمان سیاست جنایی قانون‌گذار و رویه قضایی در اعمال ماده ۲ شباهت‌هایی با ماده ۲۰ دارد؛ لکن باید توجه داشت ماده ۲ مربوط به سال ۱۳۶۷ است و کنوانسیون موردبحث مربوط به سال ۲۰۰۳ میلادی است. بدین سان در تصویب ماده ۲ از ماده ۲۰ الهام گرفته نشده است و با توجه به این که قانون‌گذار ماده ۲۰، سازمان ملل متحد است، ماده ۲ تأثیری در تصویب ماده ۲۰ نداشته است. امروزه سیاست جنایی ایران در ابعاد مختلف قانون‌گذاری، قضایی، اجرایی و جلب مشارکت مردمی، در اجرای عدالت با نوعی ابهام و ناتوانی جدی مواجه است و بر اساس واقعیت‌های موجود، نتوانسته است به رسالت پیشگیرانه، اصلاحی و بازپرورانه خود، تحقق عینی بخشد. بنا بر دیدگاه دن دی یو دو وابر سیاست جنایی هنر و فنی است که موضوع آن کشف شیوه‌های مبارزه مؤثر علیه جرم است. از سوی دیگر نظام حقوق کیفری به دنبال حفاظت و حمایت از ارزش‌های اصلی و اساسی موردقبول جامعه است و از طریق تبیین رفتارهای خلاف و معارض قواعد و هنجارها، از یک طرف اعمال مجرمانه و از طرف دیگر اعمال منحرفانه را تعیین می‌نماید. سیاست جنایی تقنینی از نظر مشخص کردن ارزش‌های موردقبول

جامعه و حمایت کیفری از آن‌ها، منطقه کنترل‌شده رفتاری (حسینی، ۱۳۸۴) را مشخص می‌کند. جرم‌انگاری با هدف حمایت از ارزش‌های موردقبول جامعه و رعایت مصلحت اجتماعی صورت می‌گیرد (Agozino, 2018) و سیاست جنایی تقنینی لازم است که برای جرم‌انگاری و خلاف قاعده دانستن رفتارهای افراد انسانی که تا قبل از این فرایند مباح تلقی می‌شدند، توجیحات و توضیحات متناسب با این اقدام خود را ارائه نماید که به دنبال تضمین کدام هدف است، چراکه در جرم‌انگاری‌ها لازم است که اصل حداقلی بودن حقوق کیفری رعایت گردد (غلامی، ۱۳۹۳)؛ بنابراین جرم‌انگاری به معنا و مفهوم امروزی آن از طریق فرایند قانون‌گذاری کیفری که روال عادی آن در قوانین فراتقنینی و تقنینی مشخص گردیده است، عملی می‌گردد.

۱. جرم‌انگاری

تنظیم روابط اجتماعی، تعیین با اعلام حقوق و تکالیف آنان و سرانجام صیانت از نظم عمومی و حقوق و آزادی‌های فردی مهم‌ترین کارکرد و هدف علم حقوق است. در این راستا حقوق مدنی و حقوق کیفری برحسب تعریف، ویژگی‌ها و اهداف خاص خود، به‌طور متفاوت عمل می‌کنند. ماهیت دوگانه این دو رشته حقوق، قانون‌گذاران را بر آن می‌دارد که از قواعد هر یک در موقع مناسب و با رعایت جمیع شرایط بهره‌جویند. تنظیم روابط اشخاص در جامعه و صیانت از آن در گام نخست هدف قواعد حقوق مدنی است که ضمانت اجرای آن، با ماهیت نظم‌بخشی مدنی آن سازگار است و تا آنجا که مقدور است همین ضمانت اجرای مدنی در تنظیم نظم و انضباط و نیز نسق بخشی به روابط شهروندان کافی است؛ ولی محدود نبودن روابط اجتماعی به روابط شهروندان و گسترش آن به روابط دولت و مردم و صاحبان اقتدار و حاکمیت با فرمان‌بران و نیز ناکارآمدی ضمانت اجرای مدنی و اداری به دلیل زیاد بودن رفتارهای ناقض هنجارهای اجتماعی و برنتابیدن آن‌ها توسط جامعه و عموم شهروندان و سرانجام تفاوت در نوع ساخت‌ها و ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه و دولت و نظریه‌های فلسفی، اجتماعی و سیاسی حاکم بر هر

جامعه، دولت، به‌عنوان صاحب اقتدار به مداخله مستقیم و قهرآمیز دست می‌زند (محمودی جانکی، ۱۳۸۲: ص ۱۲۱).

واکنش تند و سرکوبگر جامعه (دولت) به چنین رفتارهایی در قواعد جزایی نمودار می‌شود؛ هرچند که ویژگی تمام واکنش‌های جزایی سرکوبگری نیست ولی ماهیت و اهداف آن‌ها متفاوت از قواعد مدنی و اداری است. همین تفاوت در شکل و هدف و آثار زیان‌بار این نوع واکنش و پرهزینه بودن سازمان‌دهی چنین پاسخی ایجاب می‌کند تا زمانی یک عمل جرم و مستوجب پاسخ کیفری شناخته شود که مداخله کیفری مفید و لازم باشد؛ یعنی هم آخرین حربه باشد و هم کاربرد چنین سلاحی مفید و مثمر ثمر به نظر آید. این نوع ملاحظات می‌طلبد که قانون‌گذاران اصولاً صرف‌نظر از نوع قدرت سیاسی حاکم و مناسبات و ساختارهای اجتماعی، ترتیب منطقی و زمانی اعمال انواع واکنش‌ها و ضمانت اجرای مدنی را رعایت کنند. به این جهت شایسته است ابتدا به تدوین قواعد و قوانین مدنی همت گماشته، آنگاه که ناکارآمدی قاعده‌ای در برآورده کردن اهداف موردنظر آشکار و یا در ابتدا بر اساس مطالعات و تحقیقات انجام‌شده ضرورت و فایده‌مندی قواعد جزایی احراز شد، اقدام به جرم‌انگاری رفتاری خاص و تنظیم واکنش کیفری مناسب آن کنند (Breetzke, 2014). با بررسی نظام کیفری ایران می‌توان به سه نوع جرم‌انگاری اشاره نمود: «جرم‌انگاری تقنینی» که اصلی‌ترین و منطقی‌ترین نوع جرم‌انگاری بوده و مسبوق به اصل جهان‌شمول قانونی بودن جرائم و مجازات‌هاست؛ و در کشور ما توسط مجلس شورای اسلامی صورت می‌پذیرد. جرم‌انگاری قضایی» که مصداق بارز آن آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور است و «جرم‌انگاری از طریق فتاوی و منابع فقهی معتبر» که مبنای آن اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است. (شکرچی‌زاده، ۱۳۸۰) در جرم‌انگاری اعمال در جامعه نکاتی حائز اهمیت است از جمله این‌که لزوماً تمامی افعال ضد هنجارهای اجتماعی را نمی‌توان به‌عنوان جرم قلمداد کرد و برای این منظور باید درجه تخریبی و مضر بودن این اعمال به حدی باشد که نظم و آرامش عمومی را به‌طور جدی مختل کند. به‌عنوان مثال قبح برخورد نامناسب

کارمند دولت با مراجعین در حدی نیست که قانون‌گذار برای منع فرد خاطی از چنین اعمالی متوسل به مجازات کیفری شود بلکه با توییح و ضمانت اجراهای دیگر اداری می‌توان از این اعمال جلوگیری کرد. مداخله حقوق جزا باید به‌عنوان آخرین حربه تلقی شود. ارزیابی این مداخله بر پایه تئوری‌های مرسوم با دو شاخص فایده‌مندی و ضرورت میسر است. نخستین این دو، بر مبنای هدف مداخله و جرم‌انگاری است و دومی بر این اساس که سایر مداخلات حقوقی و غیرحقوقی ناکارآمد بوده و واکنش جزایی نتیجه چنین ضرورتی است. این محدودیت به جهت کارکرد تحدید سرکوبگرانه آزادی است که خاص حقوق جزاست. سلب و تحدید آزادی باید برای اهداف مهم‌تر و طبق قواعد معین و صریح صورت پذیرد (محمودی جانکی، ۱۳۸۲: ص ۱۲۲).

البته شاخص فایده‌مندی جرم‌انگاری مبتنی بر نظریه و سودانگاری، لیبرالی است که دخالت کیفری را با تحلیل هزینه فایده ارزیابی می‌کند. در مقابل نظریه‌های اخلاق‌گرایی وجود دارند که صرف نقض قاعده اخلاقی را صرف‌نظر از نتایج آن مشروع و موجه می‌شمارند. هرچند در اینجا در مقام بیان مبانی نظری و ویژگی‌های این دو نظر نیستیم ولی نمی‌توانیم بر فایده‌مندی مجازات تأکید نکنیم (Simester, 2007). گرچه حمایت از اخلاق و قواعد اخلاقی بر دوش دولت هم هست ولی نمی‌توان گفت از هر قاعده اخلاقی باید حمایت کیفری کرد (محمودی جانکی، ۱۳۸۲: ص ۱۲۳).

نکته بعدی در جرم‌انگاری رفتارها، توجه به خاستگاه اجتماعی، مذهبی، فرهنگی و اقتصادی در جامعه است. به‌عنوان مثال جرم‌انگاری عدم رعایت حجاب شرعی در انظار عمومی با وجود رابطه نامشروع بین دو نفر در کشور ما با توجه به خاستگاه مذهبی و اسلامی جامعه مورد جرم‌انگاری قرار گرفته و این در حالی است که در برخی کشورها این اعمال فاقد وصف مجرمانه و آزاد است. در کنار این مسائل، وجود شرایط و مصلحت‌های خاص موجب جرم‌انگاری موقت برخی افعال خواهد شد؛ و بر همین اساس وجود اوضاع دشواری نظیر جنگ، قحطی و وقوع بلاهای طبیعی در جرم‌انگاری یا تشدید مجازات برخی افعال خاص مؤثر است؛ مثلاً قانون تشدید مجازات محترمان

و گران‌فروشان مصوب ۱۳۶۷ در جریان جنگ تحمیلی و کم شدن آذوقه و مواد غذایی به تصویب مجلس رسید. در جرم‌انگاری رفتارها و کیفر گذاری آن‌ها، همیشه باید، به بازدارندگی قوانین در جهت کاهش جرم و همچنین اصلاح مجرمان نیز توجه کرد. همان‌گونه که بیان شد، جرم دانستن رفتار شهروندان و به‌عبارت‌دیگر جرم‌انگاری رفتار افراد، در نگاه اولیه فرایندی ساده به نظر می‌رسد بدین ترتیب که قوه قضائیه یا مجریه و همچنین نمایندگان مجلس در قالب طرح یا لایحه‌ای می‌توانند جرم‌انگاری رفتاری را در دستور کار و فرایند تصویب توسط مجلس قرار دهند. به‌رغم این سازوکار ساده قانونی، تردیدی نیست که خطرناک‌ترین و پیچیده‌ترین وظیفه متصدیان تقنین، در امر قانون‌گذاری، جرم‌انگاری است. علت این پیچیدگی نیز آن است که نفس جرم‌انگاری، محدودیت قلمرو آزادی افراد یک اجتماع را به دنبال خواهد داشت و اگر این امر خارج از مبانی، اصول و اهداف حقوق کیفری و بدون در نظر گرفتن معیارهای جرم‌انگاری، صورت پذیرد، پیامدهای ناگواری در پی خواهد داشت که از جمله این پیامدها کسر ارزش و ابهت حقوق جزا در اجتماع خواهد بود و در مجموع پیامدها و توالی فساد جرم‌انگاری‌های خارج از مبانی و اهداف حقوق جزا فراوان است (گسن، ۱۳۷۱: به نقل از محمودی جانکی، ۱۳۸۲: ص ۱۲۲).

اگر بخواهیم به‌عنوان نمونه به جرم‌انگاری‌های خارج از معیار در حقوق کیفری ایران اشاره کنیم می‌توانیم به مصادیق مجرمانه قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵ نگاهی گذرا داشته باشیم که اوج سخت‌گیری کیفری در صدور چک بلامحل، مشهود است ولی بعد از آن در سال ۱۳۸۲ در اصلاح قانون به‌راحتی از همان مصادیق جرم‌زدایی شد که این تغییر رویکرد شدید چیزی جز عدم توجه به فلسفه جرم‌انگاری‌ها و عدم رعایت معیارهای علمی جرم‌انگاری در این زمینه نیست که این بی‌دقتی از طرفی مضر به حال مردمی که به استناد این قانون گرفتار حبس و بی‌آبرویی و حتی شاید از دست دادن موقعیت اجتماعی و کسب‌وکار خود شده‌اند، بوده و از طرف دیگر، باعث تزلزل و بی‌ارزش شدن حقوق کیفری در اجتماع و نارضایتی و بی‌اعتمادی مردم شده است.

۲. سیاست جنائی و آیین دادرسی

مجموع قواعد و مقرراتی که در طول رسیدگی کیفری، به معنای گسترده آن، باید رعایت گردد موضوع یکی از شاخه‌های علوم جنایی است که آیین دادرسی کیفری نامیده شده و مقررات آن، نقش بسزایی را در بقا و دوام نظم جامعه ایفا می‌نماید.

تنظیم آیین دادرسی کیفری و انتخاب ضمانت اجراهای کیفری را می‌توان صورت‌های مختلفی از همان واکنش دستگاه عدالت کیفری به رفتار مجرمانه بزهکاران قلمداد کرد. این صورت‌های متفاوت به دلیل ارتباط آن‌ها با حقوق طبیعی و بنیادین انسان‌ها، امروزه از ملموس‌ترین و عینی‌ترین اجزاء و عناصر سیاست جنایی کشورهاست (رودریگز، ۲۰۱۸: ص ۳). در واقع بسته به مواضع تقنینی قانون‌گذار است که شیوه پاسخ‌دهی به پدیده مجرمانه (چه از نظر ماهوی و چه از نظر شکلی) در هر جامعه‌ای تعیین می‌گردد. بر این مبنا چنانچه سیاست تقنینی در کشوری مبتنی بر توتالیتریسم و تمامیت‌خواهی باشد، در این صورت اصولاً دخالت یا مشارکت شهروندان را در مراحل مختلف تدوین با اجرای سیاست جنایی بسیار کم‌رنگ و بی‌رمق خواهد بود؛ زیرا دولت تمامیت‌خواه اصولاً در پاسخ به پدیده مجرمانه نیز کاملاً انحصارگرایانه عمل کرده و سعی در عدم‌مداخله مردم در اداره امور اجتماعی دارد لذا سیاست جنائی متخذ در چنین نظام‌هایی، کاملاً دولتی و مبتنی بر اهرم‌های محض حاکمیتی است. بدین ترتیب آیین دادرسی کیفری نیز شکل و قالبی کاملاً دولتی داشته و در تعاملی آشکار با سیاست جنائی دولتی محض، آن نیز کاملاً صبغه دولتی به خود گرفته و واکنش به پدیده مجرمانه را در شکل و شمایلی کاملاً حاکمیتی و بدون دخالت شهروندان طراحی و اجرا می‌کند. این در حالی است که در دولت‌های دموکراتیک و مردم‌سالار، اصولاً از زمان تدوین و تصویب قانون، مشارکت مردم در پاسخ به پدیده مجرمانه دیده می‌شود. به عبارتی دیگر شهروندان در تعاملی مثبت و متقابل با دولت، در سیاست جنائی تقنینی نیز مشارکت داشته و نقش غیرقابل‌انکاری را در تصویب قوانینی که در پاسخ به پدیده مجرمانه وضع و اجرا می‌گردند ایفا می‌کنند. از این رو جامعه مدنی و شهروندان در همه مراحل تدوین، تصویب و

اجرای سیاست جنائی می‌توانند مشارکت داشته باشند؛ اما این مشارکت و کیفیت آن از کشوری به کشور دیگر متفاوت است و بسته به این که مدل غالب سیاست جنایی چه مدلی است، مشارکت مردم نیز متفاوت خواهد بود (حجتی، ۱۳۹۴: ص ۱۷).

با این حال باید توجه داشت که قواعد آیین دادرسی کیفری نیز از این قاعده به‌عنوان تابعی از یک سیاست جنایی مدون مستثنا نیستند و جای بسیار بااهمیت و درعین حال هنوز ناشناخته‌ای را در تدوین سیاست جنایی سنجیده تقنینی به خود اختصاص می‌دهد. در واقع آیین دادرسی کیفری قواعدی است که ممکن است برای تأمین و حفظ و حمایت بهتر از حقوق و آزادی‌های افراد جامعه به کار گرفته شود و یا خود به ابزاری در راستای تأمین هدف سرکوبگری حقوق جزا تبدیل شود و از این طریق سهم خاصی را در امر مبارزه با رفتارهای مجرمانه بر عهده گیرد؛ از این رو، سازمان‌دهی و تنظیم مقررات آن، نیازمند دقت و گزینش انتخاب‌های اساسی و مهم است (آزمایش، ۱۳۷۵) که کاملاً مربوط به سیاست جنائی متخذه‌ای است که توسط ارکان حاکمیت و بالأخص قوه قانون‌گذاری وضع و توسط سایر اجزاء حاکمیت اجرا می‌گردد (حجتی، ۱۳۹۴: ص ۱۹).

بدین ترتیب آیین دادرسی کیفری در تعاملی آشکار با سیاست جنائی، می‌تواند بیانگر نحوه نگرش قانون‌گذار و دولت بر چگونگی فرایند یک دادرسی کیفری باشد. این امر حاکی از آن خواهد بود که سیاست جنائی دولت در زمینه تنظیم مقررات آیین دادرسی کیفری در پی ایجاد و تحقق یک دادرسی عادلانه و منصفانه است و یا این که اصولاً فرایند کیفری موردنظر قانون‌گذار، فاقد ارکان و وسایل لازم برای تحقق یک دادرسی منصفانه است. بدیهی است که در یک سیاست جنائی استبدادزده، قضاوت و دادرسی بدون رعایت حقوق طرفین و اعطای بالسویه امکانات و امتیازات، منصفانه نخواهد بود. لذا نحوه تنظیم مقررات آیین دادرسی کیفری نقش عمده‌ای را در تحقق یا عدم تحقق یک دادرسی کیفری منصفانه ایفا کرده و سیاست جنائی قانون‌گذار را در این رابطه آشکار می‌کند.

به علاوه از دیگر پیامدهای جرم‌شناسی واکنش اجتماعی در سیاست جنایی، قضاودایی - یعنی تحدید صلاحیت دادگستری - و ایجاد صلاحیت برای سایر نهادهای دولتی و مدنی و همچنین ایجاد نهادهایی چون سازش و میانجی‌گری است که در مجموع می‌توان از آن‌ها به سازوکارهای جرم‌زدایی، کیفرزدایی و قضاودایی یاد کرد. در واقع در تعاملی دیگر میان سیاست جنایی و آیین دادرسی کیفری باید به نقش مؤثر جامعه و شهروندان در واکنش به پدیده مجرمانه توجه کرد.

بدین ترتیب اگرچه قضاوت و دادرسی از «اعمال حاکمیت» دولت‌ها به شمار می‌رود؛ اما نباید قوه قضائیه را عهده‌دار «اعمال تصدی» یا حتی امور کم‌اهمیت یا شبه‌قضایی دانست؛ زیرا در آن صورت قوه قضائیه را از پرداختن به وظایف اصلی خود که همانا اعمال حاکمیت است مانند برقراری نظم و انتظامات عمومی، تأمین امنیت و رفع مشکلات و اختلاف‌های قضایی افراد جامعه باز می‌دارد (گودرزی بروجردی، ۱۳۸۵). و دقیقاً در همین جاست که نقش سیاست جنایی مشارکتی در فرایند یک دادرسی کیفری نمود بیشتری پیدا می‌کند و شهروندان و جامعه مدنی، با مساعدت به سازمان قضایی، بخشی از وظایف آن را در قالب پاسخ‌های مدنی و غیر سرکوبگر به پدیده مجرمانه به دوش می‌کشند.

۱-۲. اصول سیاست‌های جنایی مبتنی بر دادرسی عادلانه

۱- اصل موازنه قوا یا برابری سلاح‌ها: این اصل ایجاب می‌کند که متهم نیز همانند دادستان در مقام دفاع از خویش امکانات ضروری در اختیار داشته باشد. مفهوم برابری سلاح‌ها بنا بر نظر دیوان اروپایی توازن ضروری را بین اتهام و دفاع از مرحله مقدماتی تا مرحله محاکمه ایجاب می‌کند. کمیسیون اروپایی حقوق بشر نیز به این اصل اشاره داشته که ناظر بر رعایت تساوی بین اصحاب دعوی است. در قضیه فوجر علیه فرانسه به متهم اجازه دسترسی به اسناد موجود در آرشیو دادستان و کپی گرفتن اسناد موجود داده نشد در نتیجه وی نتوانست دفاع مناسبی را تدارک ببیند و محکمه اروپایی آن را نقض اصل برابری سلاح‌ها دانست.

۲- اصل بی‌طرفی: اصل بی‌طرفی تضمینی برای سلامت دادرسی است و حق برخورداری مردم از یک محاکمه عادلانه و بی‌طرف را به منصفه ظهور می‌رساند. رعایت این اصل از لوازم دادرسی عادلانه است و قاضی باید در کمال بی‌غرضی و به دور از هرگونه جانب‌داری به قضاوت پرداخته و تمایلات و گرایش‌های مذهبی، قومی؛ نژادی و سیاسی و... را در امر قضاوت دخالت ندهد. اصل تفکیک مقام تعقیب و تحقیق از نتایج و آثار این اصل است و مقام تحقیق دلایل هم له و علیه متهم جمع‌آوری می‌کند. حق محاکمه شدن توسط یک دادگاه مستقل و بی‌طرف از اساسی‌ترین حقوق انسان‌ها و یک اصل اساسی حکومت قانون محسوب می‌شود.

۳- اصل استقلال مقامات قضایی: این اصل نیز تضمینی برای تحقق یک دادرسی عادلانه و کرامت‌مدار است. استقلال قاضی در تصمیم‌گیری‌های قضایی ایجاب می‌کند کار رسیدگی و صدور رأی و اجرای حکم با دقت و مطابق قوانین و مقررات صورت می‌گیرد و همچنین به قاضی امکان می‌دهد که فارغ از هرگونه ارباب و تهدید و مداخله ناروا و وظایف خود را به‌خوبی انجام دهد و فعالیت‌های مقامات رسیدگی به پرونده کیفری اعم از مقام تعقیب، تحقیق، صدور حکم و اجرا کاملاً از هم مجزا باشند.

در قانون آیین دادرسی کیفری ما مواردی وجود دارد که بر اساس آن دادستان در امر تحقیق دخالت نموده و نظر دادستان بر بازپرس تحمیل شده که این امر موجب دادرسی ناعادلانه و مخالف با ضوابط حقوق بشری و منجر به تضییع حقوق دفاعیه متهم می‌شود. یک ضرب‌المثل فرانسوی بیان می‌دارد که لرزه بر اندام شهروندان می‌افتد آن وقت که امر تعقیب و تحقیق در دست شخص واحدی متمرکز شود. اصلاح و بازنگری در این خصوص جهت تحقق دادرسی عادلانه ضروری است.

۲-۲. حق برخورداری متهم از وکیل

استفاده متهم از وکیل دادگستری در مقابل مقامات قضایی با توجه به عدم آشنایی متهم به قانون و حقوق قانونی شناخته شده برای وی امروزه از اصول اساسی و قطعی جریان یک دادرسی عادلانه است. بند ۳ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بر این امر نیز تأکید دارد و این اصل در اکثر کشورهای جهان از سال‌ها پیش مورد پذیرش واقع شده است. برعکس ممانعت از حضور وکیل در مراحل رسیدگی موجب تضییع حقوق دفاعیه متهم و تحقق یک دادرسی ناعادلانه است.

۲-۳. عدم وجود قاضی ارجاع

یکی دیگر از مواردی که موجب نقض الزامات دادرسی عادلانه از جمله اصل تساوی سلاح‌ها و اصل بی‌طرفی است ارجاع پرونده به بازپرس و دادیاران تحقیق توسط دادستان است و این وظیفه نیز به عهده دادیار ارجاع گذاشته شده است که نسبت به ارجاع پرونده به شعب بازپرسی و دادیاری اقدام می‌کند صرف‌نظر از این که دادیاران از بین افراد کم‌سابقه و کم‌تجربه انتخاب می‌شوند و به یک بازپرسی که دارای تجربه و سابقه بیشتر است پرونده ارجاع می‌دهد. در بسیار یاز کشورها مثل آلمان و فرانسه بازپرس حذف شده است و این امر به خاطر این است که چون بازپرس کم‌سابقه‌تر و کم‌تجربه‌تر از دادستان است نمی‌تواند در تصمیمات خود آن‌گونه که باید تحت تأثیر دادستان قرار نگیرد، اما در کشوری مثل فرانسه نهاد بازپرس را حفظ کرده‌اند اما حق بازداشت متهم را از او گرفته‌اند و اگر بازپرس بخواهد کسی را بازداشت کند باید دلایل خود را به یک قاضی بی‌طرف ارائه کند، بنابراین لازم است مقام قضایی مستقلی تحت عنوان قاضی ارجاع در قانون در نظر گرفته شود و اختیار ارجاع رونده از دادستان سلب گردد چراکه دادستان یکی از طرفین دعوا محسوب می‌شود و اختیار انتخاب قاضی پرونده خود را ندارد.

۴-۲. صدور قرار بازداشت متهم از سوی دادستان

این قرار یا توقیف احتیاطی شدیدترین اقدام علیه آزادی اشخاص در جریان تحقیقات مقدماتی است و مغایر با اصل براعت و حفظ حیث افراد بوده که از این داروی تلخ در موقعیت‌های استثنایی استفاده می‌شود. در کشور فرانسه دادستان و بازپرس اختیار صدور قرار بازداشت موقت را ندارند.

۵-۲. عدم استقلال کامل بازپرس نسبت به دادستان

علی‌الاصول دادستان نباید مداخله‌ای در اقدامات و تصمیمات بازپرس داشته باشد ولی چون دادستان یکی از طرفین دعوای عمومی است حق دارد در صورت غیرقانونی تشخیص دادن اقدامات و تصمیمات بازپرس همانند سایر طرفین دعوا اعتراض به عمل آورد ولی به‌هرحال بازپرس باید قاضی‌ای بی‌طرف و کاملاً مستقل از دادگاه و دادستان باشد اما قانون‌گذار ما از این اصل تخطی کرده است. از طرفی دیگر مقرر شده است در صورتی که دادستان تحقیقات بازپرس را ناقص ببیند می‌تواند تکمیل آن را بخواهد ولو این که بازپرس تحقیقات خود را کامل بداند بر همین اساس در بعضی از کشورها اگر دادستان تقاضایی از بازپرس کرد بازپرس در قبول یا رد آن مختار است.

۶-۲. دم اثبات ادعا از سوی دادستان در جلسه علنی دادگاه

رسیدگی در دادگاه علنی شفاهی و ترافعی بوده یعنی این که دادستان به‌عنوان مدعی‌العموم در دادگاه بایستی از کیفرخواست دفاع کرده و دعوی را ثابت کند در صورتی که غالباً در رویه قضایی مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

۲-۷. ترافیکی بودن رسیدگی در قانون آیین دادرسی ۹۲

خوشبختانه در آیین دادرسی کیفری جدید پیشرفتی در این زمینه که به ترافیکی شدن رسیدگی کمک می‌کند به چشم می‌خورد و آن این که اولاً بازپرس پیش از شروع به تحقیق مکلف است حق داشتن وکیل به متهم را ابلاغ و تفهیم بکند که ضمانت اجرای تخلف از آن بطلان تحقیقات است، ثانیاً مواردی که مانع از حضور وکیل در جلسه تحقیق می‌شود حذف شده ولی بازپرس می‌تواند قرار عدم دسترس به پرونده صادر بکند.

۲-۸. تجمیع اختیار مقام تعقیب و اجرا در مقام واحد

آخرین و مهم‌ترین مرحله فرایند کیفری اجرای احکام کیفری است، مرحله‌ای که با اجرای مجازات علیه مجرم واکنش اجتماعی به صورت سرکوبگرانه و یا پیشگیرانه در قبال پدیده بزه آشکار می‌شود و به اصطلاح عدالت اجرا می‌شود.

در کشور فرانسه قاضی اجرای احکام بایستی مستقل از سایر مقام‌ها بوده اما برابر قانون آیین دادرسی کیفری ایران اجرای حکم بر عهده دادسراست که تحت ریاست دادستان انجام وظیفه می‌کند و این امر برخلاف اصل تفکیک مقاطع مختلف دادرسی کیفری بوده و دادستان نباید خود مستقیماً مجری احکام گردد. رویکرد کرامت‌مدار به عدالت کیفری ایجاب می‌کند تحدیداتی بر ساختار و عملکرد دادسرا و تقلیل اختیارات دادستان‌ها در جهت تحقق هرچه بیشتر دادرسی عادلانه صورت گیرد.

۳. سازمان‌های غیردولتی به عنوان شاکی یا اعلام‌کننده جرم

یکی از اصول مهم سازمانی مقررات آیین دادرسی کیفری این است که جایگاه و سمت اشخاصی که وارد فرایند کیفری می‌شوند، روشن باشد. ممکن است این شبهه مطرح شود که شرایطی که در مورد جایگاه و سمت اشخاص گفته می‌شود، ناظر به مقررات آیین دادرسی مدنی است که محور

آن، «حقوق خصوصی» اشخاص است؛ اما موضوع حقوق کیفری، «حقوق عمومی» است و با تقاضای هر شخصی (چه ذی‌نفع و دارای سمت باشد یا این‌گونه نباشد) دعوا باید به جریان افتد زیرا دعوای کیفری متعلق به جامعه است. با توجه به نقش برجسته‌ای که سازمان‌های غیردولتی در جامعه دارند و نیز با توجه به این‌که این سازمان‌ها می‌توانند بازتاب‌دهنده خواست‌های اجتماع باشند، بهره‌گیری از این سازمان‌ها در فرایند کیفری، ضروری و مفید است زیرا از یکسو، این سازمان‌ها به‌عنوان ابزاری جهت پیوند جامعه و نظام عدالت کیفری عمل می‌کنند و به‌عنوان چشمان بیدار و مستقل جامعه عمل کرده و در ایجاد سیاست جنایی مشارکتی نقش بارزی دارند و از سوی دیگر در ایجاد اعتماد میان جامعه و دستگاه قضایی می‌توانند مؤثر واقع شوند. قانون جدید آیین دادرسی کیفری به‌عنوان یکی از قوانین جامع در موضوعات کیفری، گام‌های نخستین در این زمینه برداشته است ولی تداوم و حسن اجرای آن، منوط به فرهنگ‌سازی مناسب در جامعه و دستگاه قضایی است. جامعه و دست‌اندرکاران قضایی باید به این باور برسند که مشارکت سازمان‌های غیردولتی در تعقیب دعوای عمومی ضمن حمایت از بزه‌دیده، در تحقق امنیت اجتماعی و عدالت مؤثر است. با این وصف، باید بسترهای حقوقی لازم متناسب برای کشور به‌منظور مشارکت سازمان‌های غیردولتی در فرایند کیفری ایجاد شود. هرچند قانون‌گذار در ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری از به‌کار بردن واژه «شاکی» خودداری کرده است، حقوق مهمی از قبیل اقامه دلیل و اعتراض به آرا به این سازمان‌ها محول کرده است. قانون‌گذار در اینجا با احتیاط برخورد کرده است. این حقوق، نقش برجسته و ویژه‌ای به این سازمان‌ها می‌دهد.

بنابراین باید شرایط و اوصافی که برای مشارکت این سازمان‌ها در فرایند کیفری ضروری است مشخص شود. متأسفانه در این قانون تنها به اعلام اسامی توسط قوه قضاییه تصریح شده است بدون این‌که شرایط لازم برای اعطای مجوزها مشخص شده باشد.

به نظر می‌رسد که قانون‌گذار می‌بایست تبیین و تعیین این شرایط را به تدوین آیین‌نامه‌ای موکول می‌کرد. باید ساختار منظم و منسجمی در قوه قضاییه شکل گیرد که بر اساس ضوابط

قانونی بتواند به درخواست‌های مجوز سازمان‌های غیردولتی رسیدگی کند. افزون بر این، باید ارتباط سازمان‌یافته‌ای میان سازمان‌های غیردولتی و دادستان‌های شهرستان‌ها وجود داشته باشد زیرا تعقیب و پیگیری دعاوی کیفری حوزه مشترکی است که تعامل و همکاری با دادستان به‌عنوان مسئول مستقیم تعقیب دعاوی عموم می‌تواند در شکل‌گیری سیاست جنایی معقول و کارآمدی مؤثر واقع شود. از سوی دیگر، برگزاری دوره‌های آموزشی به این سازمان‌ها یا اعلام و تبیین اصول سالانه می‌تواند در ارتقای سطح مشارکت این سازمان‌ها مفید باشد.

از سوی دیگر، با توجه به نوپا بودن روند مشارکت این سازمان‌ها در فرایند کیفری و نیز نقش برجسته‌ای که در فرایند کیفری دارند، ضروری است که نظارتی مستمر و کارآمد بر فعالیت سازمان‌های غیردولتی داشته باشند تا اگر این سازمان‌ها در مسیر تعقیب دعاوی عمومی از قواعد عمومی و حرفه‌ای سرپیچی کنند، بتوان در قبال آن‌ها برخورد مناسب و مقتضی به عمل آورد. لغو یا تمدید مجوز این سازمان‌ها از چه شرایط و اصولی پیروی می‌کند؟

بنابراین هرچند تدابیر پیش‌بینی شده در قانون جدید آیین دادرسی کیفری، گام مهمی در زمینه جلب مشارکت عمومی در فرایند کیفری و به‌ویژه تعقیب دعاوی عمومی است تا تدوین و استقرار نظامی جامع درباره مشارکت این سازمان‌ها مسیری طولانی در پیش است. شاید برای رفع اصلاحات، نیاز به گذر زمان باشد. اجرای این قانون در عمل می‌تواند کاستی‌های آن را به همراه راه‌حل‌های پیشنهادی به ارمغان آورد.

در نظام حقوقی ایران، یکی از مقرره‌های قانونی که به جایگاه سازمان‌های غیردولتی در پیشگاه مراجع قضایی پرداخته است آیین‌نامه اجرایی تأسیس و فعالیت سازمان‌های غیردولتی مصوب ۱۳۸۴ هیئت‌وزیران است. بنا بر ماده ۱۶ آیین‌نامه مورداشاره «سازمان حق دارد در موضوع فعالیت‌های خود و برای حمایت از منافع عمومی، علیه اشخاص حقیقی و حقوقی در مراجع قضایی اقامه دعوا نماید».

بر اساس این ماده، سازمان‌های غیردولتی مجاز خواهند بود که بر اساس موضوع فعالیت خود در مراجع قضایی نسبت به اقامه دعوا مبادرت کنند. برای نمونه، مطابق این ماده، چنانچه سازمان غیردولتی‌ای در زمینه محیط‌زیست فعالیت کند، می‌تواند به مناسبت جرائمی که در حوزه محیط‌زیست رخ می‌دهد و در راستای منافع عمومی نسبت به اقامه دعوا در مراجع قضایی اقدام کند. با این وصف، قالب و شیوه پیش‌بینی شده چنین حقی محل تأمل است، چراکه اعتبار آیین‌نامه در نظام حقوقی به اندازه قوانین عادی نیست و قضات الزامی به پذیرش و اجرای آیین‌نامه‌ها را ندارند زیرا بر اساس اصل یکصد و هفتادم قانون اساسی، «قضات دادگاه‌ها مکلف‌اند از اجرای تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های دولتی که مخالف با قوانین و مقررات اسلامی یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه است خودداری کنند و هر کس می‌تواند ابطال این گونه مقررات را از دیوان عدالت اداری تقاضا کند».

بنابراین، این ماده تضمین مناسبی برای مشارکت سازمان‌های غیردولتی در فرایند کیفری نیست. ضمن این که روشن نیست در این مورد سازمان‌های غیردولتی تحت چه عنوانی در فرایند دادرسی کیفری مشارکت می‌کنند؟ آیا تمامی حقوق قابل تصور برای شاکی به این سازمان‌ها داده می‌شود؟ بنابراین، دیده می‌شود چنین موضوع پراهمیتی با ابهام و اجمال روبه‌روست.

در مواد ۷۰ و ۲۷۱ قانون جدید آیین دادرسی کیفری با هدف حمایت از بزه‌دیدگان و به‌ویژه بزه‌دیدگانی که به دلیل شرایط جسمی یا ناتوانی‌های روحی آسیب‌پذیر هستند، تدابیر و تشریفات اختصاصی‌ای در نظر گرفته است که هرچند از نظر اهداف با فعالیت‌های سازمان‌های غیردولتی دارای اشتراکاتی است، کاملاً این دو تأسیس و دو تدبیر از همدیگر متفاوت و متمایزند. به‌موجب ماده ۷۰ نخست در صورتی که جرم از جرائمی باشد که نیازمند شکایت شاکی است ۳ و دوم این که بزه‌دیده محجور ۴ باشد، سوم در صورت نداشتن ولی یا قیم یا عدم دسترسی به آن‌ها یا ارتکاب جرم توسط آن‌ها، چهارم، نصب قیم طی تشریفات عادی موجب فوت وقت و توجه ضرر به بزه‌دیده شود، دادستان می‌تواند شخصی را به‌عنوان قیم موقت تعیین کرده یا خود، امر کیفری را

تعقیب کند. حال این پرسش مطرح می‌شود که با توجه به پذیرش نقش سازمان‌های غیردولتی در فرایند کیفری، می‌توان امر قیمومت را به این سازمان‌ها سپرد؟ پاسخ به این پرسش منوط به این است که آیا می‌توان اشخاص حقوقی را به‌عنوان قیم تعیین کرد؟ شاید گفته شود که قیمومت و اختیارات و وظایف ناشی از آن، اموری است که به اشخاص حقیقی وابسته است و اشخاص حقوقی نمی‌توانند به این سمت دست پیدا کنند. ولی با این وصف باید گفت که دلیلی بر این مطلب وجود ندارد که قیم بودن از مختصات اشخاص حقیقی است؛ ضمن این که بیشتر وظایف و اختیارات قیم، ناظر به اداره اموال مولی‌علیه است (صفایی و قاسم‌زاده، ۱۳۹۱: ۳۱۳-۳۱۲). بنابراین ممکن است که قیمومت را به یک شخص حقوقی از قبیل انجمن‌ها و مؤسسه‌های خیریه و سازمان‌های غیردولتی صلاحیت‌دار سپرد.

مورد دیگر، تشریفات مقرر در ماده ۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری است که با هدف حمایت از بزه‌دیده وضع شده است. تفاوت عمده این ماده با ماده ۷۰ قانون فوق‌الذکر این است که در ماده ۷۰ از گستره اشخاص محجور کاسته شده است و اشخاص غیررشید از شمار آن خارج شده است. از سوی دیگر، برخلاف ماده پیشین، طفل یا معنون، دارای قیم یا ولی است و آن‌ها مرتکب هیچ‌گونه جرمی نشده‌اند. با این وصف ولی یا قیم نسبت به شکایت اقدامی نمی‌کنند. افزون بر این، در مورد دست‌های خاص از بزه‌دیدگان از قبیل معلولان و سالمندان که قادر به طرح دعوا نیستند و در مورد مجانین و اطفال، امکان اقامه دعوا توسط دادستان وجود دارد. حال این پرسش مطرح می‌شود که سازمان‌های غیردولتی در این مورد امکان اقامه دعوا دارند یا خیر؟ با توجه به وحدت ملاک مستفاد از تبصره ۱ ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری اگر اطفال یا مجانین، بزه‌دیده باشند حسب مورد امکان اخذ موافقت از ولی یا قیم یا دادستان وجود دارد.

بزه‌دیدگان مذکور در ماده ۷۱ به دو دسته تقسیم می‌شوند:

نخست، اطفال و مجانینی که دارای ولی یا قیم هستند، ولی آن‌ها برخلاف مصلحت مولی علیه نسبت به اقامه دعوا اقدام نمی‌کنند و در این راستا دادستان وظیفه پیگیری دعوا را بر عهده دارد. در این حالت، سازمان‌های غیردولتی می‌توانند با تأیید دادستان، نسبت به اقامه دعوا اقدام کنند. دوم، بزه‌دیدگانی که به دلیل ناتوانی جسمی قادر به اقامه دعوا نیستند که در این مورد می‌توان با اخذ رضایت از این بزه‌دیدگان اقامه دعوا کرد.

بر این اساس در حقوق فرانسه، «انجمن‌هایی» که در راستای حمایت از بزه‌دیده مشارکت می‌کنند، از حقوق «مدعی خصوصی» بهره‌مند می‌شوند. در واقع قانون‌گذار فرانسوی در راستای حمایت از منافع عمومی و جمعی، چنین جایگاهی به این انجمن‌ها داده است. بر همین اساس از این انجمن‌ها به‌عنوان «دادستان‌های خصوصی» یاد شده است. البته شایان‌ذکر است در بیشتر نظام‌های حقوقی و از جمله ایران و فرانسه در صورتی که علیه اشخاص حقوقی جرائم ارتکاب یابد، آن‌ها می‌توانند نسبت به اقامه دعوی کیفری مبادرت کنند زیرا در چنین حالتی به منافع خصوصی آن‌ها به دنبال ارتکاب جرم تعدی شده است و آن‌ها به‌عنوان بزه‌دیدگان واقعی باید حق داشته باشند تا تحت عنوان شاکی، نقش خود را در این زمینه ایفا کنند. البته در برخی از نظام‌های حقوقی مانند آمریکا و کبک، اصطلاحی به نام «دعوی گروهی» به کار می‌رود که شخصی به‌عنوان نماینده و مدعی دسته و گروهی از بزه‌دیدگان باشد بدون این که لازم باشد رضایت صریح آن‌ها را تحصیل کند. بدیهی است شخص متقاضی، یکی از بزه‌دیدگان گروه است (حجتی، ۱۳۹۴: ص ۱۲).

بر اساس تبصره ۲ قانون آیین دادرسی کیفری، «ضابطان دادگستری و مقامات قضایی مکلف‌اند بزه‌دیدگان جرائم موضوع این ماده را از کمک سازمان‌های مردم‌نهاد مربوطه، آگاه کنند». این موضوع باعث تقویت نقش این سازمان‌ها در فرایند کیفری می‌شود و در عمل میزان به‌کارگیری این سازمان‌ها مضاعف می‌شود. از دیدگاه مطالعات تطبیقی در فرانسه به‌موجب اصلاحاتی که در سال ۲۰۰۰ به وجود آمد و نیز بر اساس ماده ۴۱ قانون آیین دادرسی کیفری، در صورت وقوع

یکی از جرائمی که امکان همراهی و معاضدت این سازمان‌ها در مورد آن‌ها وجود دارد، دادستان می‌تواند این سازمان‌ها را از وقوع این جرائم آگاه نماید تا بزه‌دیدگان از کمک و همراهی آن‌ها برخوردار شوند.

پرسش اساسی در این خصوص این است که در نهایت، چه انجمن‌هایی و تحت چه عنوانی در فرایند کیفری مداخله می‌کنند؟ اهمیت این پرسش، زمانی بیشتر آشکار می‌شود که ورود اشخاص خارج از فرایند دادرسی کیفری نیازمند حکم قانون‌گذار است.

در ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری به شکل روشن به نام و نقش سازمان‌های غیردولتی اشاره شده است: «سازمان‌های مردم‌نهادی که اساسنامه آن‌ها درباره حمایت از اطفال و نوجوانان، زنان، اشخاص بیمار و ناتوان جسمی یا ذهنی، محیط‌زیست، منابع طبیعی، میراث فرهنگی، بهداشت عمومی و حمایت از حقوق شهروندی است، می‌توانند نسبت به جرائم ارتكابی در زمینه‌های فوق اعلام‌جرم کنند و در تمام مراحل دادرسی جهت اقامه دلیل شرکت و نسبت به آرای مراجع قضایی اعتراض نمایند».

بنابراین بر اساس این ماده، نقش متمایز و متفاوتی برای مشارکت سازمان‌های غیردولتی تهیه و تدارک دیده شده است. از یکسو نمی‌توان این سازمان‌ها را اعلام‌کننده صرف به شمار آورد زیرا اعلام‌کننده جرم با اعلام مراتب جرم به مقامات ذیصلاح، تکلیفش پایان می‌پذیرد و در فرایند دادرسی کیفری دارای حق اعتراض یا سایر حقوق پیش‌بینی شده برای شاکی نیست. حال آن‌که بر اساس ماده بالا، افزون بر اعلام جرم، حقوقی برای سازمان‌های غیردولتی پیش‌بینی شده است که در واقع این حقوق متعلق به شاکی است. حقوق نامبرده، دو مورد است که تا اندازه‌ای دربردارنده حقوق شاکی است.

نخست این که این سازمان‌ها می‌توانند جهت اقامه دلیل در فرایند دادرسی مشارکت کنند. این حق، نقش سرنوشت‌سازی بر نتیجه پرونده دارد زیرا دلیل است که می‌تواند جهت‌گیری پرونده را مشخص کند. افزون بر این، به‌مانند شاکی می‌توانند به تصمیمات گرفته‌شده اعتراض کنند.

اعتراض به آرای مراجع قضایی، عنوان عامی است که تمامی شیوه‌های اعتراض به آرای، اعم از عادی مانند تجدیدنظرخواهی و شیوه‌های فوق‌العاده از قبیل اعاده دادرسی در بر می‌گیرد. از سوی دیگر، با توجه به لحن قانون جدید این گونه برداشت می‌شود که اختیارات ذکر شده جنبه حصری دارد و نمی‌توان خارج از این موارد اختیار دیگری برای این سازمان‌ها در نظر گرفت.

در عرصه داخلی، حضور این سازمان‌ها به منظور اجرای سیاست جنایی مشارکتی امری مهم می‌نماید. تجربه موفقیت‌آمیز سایر کشورها گویای این واقعیت است که نهادهای مردمی بهترین نیروهای پیشگیرانه از وقوع جرم در جامعه محسوب می‌شوند. هرچه دامنه حضور آن‌ها در حوزه پیشگیری از وقوع جرم تقویت گردد، کاهش آمار جرائم دور از انتظار نخواهد بود؛ به عبارت دیگر شاهد بیشترین اثربخشی در زمینه پیشگیری از وقوع جرم با کمترین هزینه خواهیم بود.

یکی دیگر از مبانی جرم‌شناسانه حضور سمن‌ها در فرایند کیفری را می‌توان در نقش آن‌ها در پیشگیری و کاهش بزه‌دیدگی مکرر جستجو کرد. عدم اعلام بزه‌دیدگی از طرف بزه‌دیده مهم‌ترین عاملی است که سبب بزه‌دیدگی مکرر می‌شود. بزه‌دیدگی مکرر بیشتر در مورد خشونت‌هایی همچون خشونت خانگی از سوی همسران، خشونت خانگی علیه کودکان و یا خشونت خانگی علیه سالمندان و غیره نمود پیدا می‌کند. عدم اعلام بزه‌دیدگی نه تنها موجب بزه‌دیدگی مکرر بلکه موجب بی‌کیفرمانی بزهکار هم می‌شود.

از طرف دیگر بزهکار بدون اصلاح و درمان و بازپروری رها می‌شود و دور تکرار بزه تداوم پیدا خواهد کرد. نقش سمن‌ها در اجرای سیاست جنایی پیشگیرانه در خصوص مقابله با کودک‌آزاری یکی از مهم‌ترین مصادیق حضور این نهادها است. در عرصه مبارزه با خشونت، آزار و استعمار کودکان و دفاع از حقوق این گروه به شدت آسیب‌پذیر، با اعلام و گزارش جرائم مذکور گام مثبت و مؤثری در راستای کشف و تعقیب برمی‌دارند. همکاری سمن‌های فعال در زمینه حقوق کودکان و نوجوانان با والدین، اولیاء، سرپرستان قانونی و مددکاران اجتماعی می‌تواند آثار مثبتی در پی داشته باشد.

۴. تحلیل و بررسی ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲

ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ درباره سیاست جنایی مواردی را بیان داشته است که تا به حال در نظام قضایی ایران توجهی شایسته به آن نشده است و در واقع شاید برای نخستین بار در مرحله اعلام جرم و بعد شروع به تعقیب جرم جایگاه ویژه‌ای برای نهادهای اجتماعی حتی غیردولتی تعریف و تعیین نموده است. لذا از این رو در بحث از سیاست جنایی بحث و تجزیه و تحلیل ماده فوق‌الذکر اهمیت بسیاری دارد.

البته نباید فراموش کرد که با وجود این، اما همچنان وظیفه تعقیب کیفری تماماً بر عهده دادسرا و به طور خاص دادستان است و سازمان‌های مذکور در واقع نوعی نقش شاکی و یا اعلام‌کننده جرم را ایفا می‌کنند.

باید خاطر نشان نمود که این ماده در سال ۱۳۹۴ با اصلاحاتی روبه‌رو گردید. ماده مذکور پس از اصلاحات سال ۱۳۹۴ مقرر داشته است: «سازمان‌های مردم‌نهادی که اساسنامه آن‌ها در زمینه حمایت از اطفال و نوجوانان، زنان، اشخاص بیمار و دارای ناتوانی جسمی یا ذهنی، محیط‌زیست، منابع طبیعی، میراث فرهنگی، بهداشت عمومی و حمایت از حقوق شهروندی است، می‌توانند نسبت به جرائم ارتكابی در زمینه‌های فوق اعلام جرم کنند و در تمام مراحل دادرسی شرکت نمایند».

یکی از نوآوری‌های قانون جدید آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲) و البته پس از اصلاحات (۱۳۹۴)، تدوین همین ماده است که دخالت سازمان‌های مردم‌نهاد را در فرایند کیفری صراحتاً به رسمیت شناخته است و اراده آن‌ها را در تصمیم‌گیری در زمینه‌ای که اساسنامه آن‌ها به تصویب رسیده است، دخیل می‌داند. حمایت قانون‌گذار در این ماده شامل دو موضوع مهم است: دسته اول جنبه بزه‌دیده‌شناسی دارد و افراد آسیب‌پذیر و ناتوان را شامل می‌شود که مورد بزه‌دیدگی واقع می‌شوند. دلیل اصلی توجه به این موضوع، جلوگیری از تکرار بزه‌دیدگی این افراد از طریق حمایت‌های نظام عدالت کیفری از جمله حمایت کیفری است که خوشبختانه در این ماده

موردتوجه قرار گرفته است. موضوع دیگری که در این ماده موردتوجه واقع شده است، مربوط به جرائمی است که موضوع آن‌ها نقشی حیاتی در زندگی انسان دارد و بدون آن‌ها، زندگی انسان مخاطره‌آمیز است. با توجه به اهمیتی که این موارد از جمله محیط‌زیست، بهداشت و... در زندگی روزمره دارند، نقش و جایگاه آن‌ها در حقوق کیفری بسیار ضعیف بوده است. معمولاً در قوانین فعلی جزایی، تمرکز نظام قضایی بیشتر بر جرائم خیابانی و مختص طبقه ضعیف جامعه است و در جرائمی که آسیب‌های اساسی و فرهنگی و جبران‌ناپذیر به بدنه نظام وارد می‌کنند، چندان توجه نمی‌شود. شاید یکی از دلایل اصلی آن، مربوط به مرتکبین این جرائم، از جمله از طبقه فرادست جامعه و دارای نفوذ بودن باشد که توجه مقنن را در این زمینه جلب نمی‌نماید.

به‌هرحال آنچه در این ماده شایسته توجه است و موضوع بحث در این نوشتار است، این است که قانون‌گذار در زمینه موضوعات بسیار مهم و حیاتی در جامعه، گامی اساسی برداشته و خلأ قانونی که در حال حاضر وجود دارد را پر کرده است.

۵. مبانی و چالش‌های جرم‌انگاری در قلمرو حقوق کیفری

جرم‌انگاری اعمال سابقه‌ای دیرینه دارد، آن‌سان که یافته‌های بشری نشان می‌دهد، این فرایند، دست‌کم پیشینه‌ای چهارهزارساله دارد. وانگهی پرسش اساسی از چرایی تحدید رفتار افراد جامعه و لزوم پاسخی مناسب راجع به حق جرم‌انگاری حاکم یا حکومت و حدود آن و اقامه دلیل در خصوص تحمیل درد و رنج بر افراد از ناحیه سازمان مرکزی قدرت، به شکل سازمان یافته است. به بیانی دیگر، باید پاسخی منطقی برای این سؤال یافت که چرا حکومت به ممنوعیت کیفری اعمال دست می‌یازد و آزادی‌های افراد را با توسل به کیفر محدود می‌کند؟ دیگر آن‌که حد مداخله قهرآمیز دولتی در فضای آزاد رفتاری تا کجاست؟ جرم‌انگاری از رهگذر قانون‌گذاری کیفری به عمل می‌آید و دولت با تمسک و توسل به قوه قاهره از طریق تصویب قوانین کیفری، اعمالی را از حیطه آزاد رفتاری به قلمرو کنترل دولتی قهرآمیز منتقل می‌نماید. با این اقدام، حساس‌ترین و

ظریف‌ترین جدال، بین آزادی‌های فردی و قدرت حکومت رقم می‌خورد. با مذاقه در ارکان و ویژگی‌های جرم‌ساز و فرایند جرم‌انگاری درمی‌یابیم که اولین گام در بررسی قلمرو و گستره جرم‌انگاری، پرداختن به مبانی و بنیان‌های اولیه آن است و پرداختن به آن، مستلزم عبور از مرزهای حقوق کیفری و تأمل در روابط فرد با حکومت و رویارویی آزادی‌های فردی با قدرت دولتی است (فرح‌بخش، ۱۳۹۲: ص ۲۲۰). به تعبیری دیگر، با اتخاذ رویکرد هنجاری درباره جرم‌انگاری، می‌خواهیم بدانیم چه عملی را می‌توان به نحو موجه جرم‌انگاری کرد و محدوده مشروع و موجه تحدید اعمال تا کجاست؟ پاسخ به این پرسش و تعیین محدوده جرم، زمانی به‌درستی امکان‌پذیر خواهد بود که گامی عقب‌تر بگذاریم و پرسشی عمیق‌تر مطرح سازیم و آن این‌که، رویکرد کلانی که تئوری هنجاری خاصی را برای جرم‌انگاری تمهید می‌کند و با استناد به آن محدوده حقوق کیفری را مشخص می‌سازد، درباره حیطه قدرت حکومت و آزادی فردی و ربط و نسبت بین آن دو چه‌سان می‌اندیشد و اولویت را به کدامین می‌دهد؟ در حقوق کیفری، مبانی و اصولی البته با خوانش‌ها و تفاسیر متفاوت برای تعیین نوع و محدوده و قلمرو مداخله حقوق کیفری بیان شده است. برای درک بهتر موضوع باید بدانیم که به‌طور کلی ضمانت اجراها در نظام حقوقی به سه دسته اداری، مدنی و کیفری تقسیم می‌شوند. اگر قائل به شروع اعمال مجازات‌ها از درجه خفیف باشیم در مرحله اول ضمانت اجراهای اداری قرار خواهد گرفت. بدین شکل که در قبال تخلفات اداری کارمندان، مجازات‌هایی از طرف مراجع انتظامی سازمان مربوطه از قبیل توبیخ شفاهی یا کتبی تا اخراج وی از محل کار قابل اعمال است. در مقابل رفتارهای زیان‌بار و ایراد خسارات یا نقض تعهدات افراد در قبال یکدیگر، ضمانت اجراهای مدنی به شکل مسئولیت‌های مدنی با قراردادی بروز می‌کند و نهایتاً آخرین گام در حیطه ضمانت اجراها در مواقعی که تخلف و جرم مهمی واقع شود و هنجارها و ارزش‌های مهم و اساسی جامعه و مقررات کیفری نقض شود و اعمال واکنش اداری با مدتی غیر مؤثر یا ناکافی باشد، عکس‌العمل شدیدتر به شکل اعمال مجازات‌های کیفری و مداخله حقوق کیفری است. در قلمرو مداخله حقوق کیفری اتفاق نظر

وجود ندارد. به‌طور کلی فرایند کیفری و اقدام به مجازات افراد جامعه بر مبانی خاصی صورت می‌پذیرد که «اصل ضرر»، «اصل پدرسالاری حقوقی» و «اصل اخلاق‌گرایی حقوقی» بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد (نجفی توانا و مصطفی‌زاده، ۱۳۹۲: ص ۱۵۲).

۵-۱. اصل ضرر

این اصل مبین این نکته است که زمانی جامعه و دولت مجوز مداخله در امور زندگی و آزادی دیگران و اعمال اجبار و زور در مورد دیگران را دارد که با آن مداخله بخواهد مانع رسیدن آسیب و ضرر به دیگران شود. پس حق اعمال اجبار در مورد دیگران با اثبات آسیب‌زا و مضر بودن عمل آن فرد محقق می‌شود. بر این اساس نمی‌توان به دلیل خیرخواهی و سودرسانی به فردی به‌منظور خوشبختی وی، او را تحت اجبار و اعمال قوه قاهره قرار دهیم که این امر بیانگر آزادی مطلق افراد در مورد اعمالی است که فقط به خودشان مربوط است و در نتیجه با توجه به اصل ضرر، دخالت حقوق کیفری تنها هنگامی پذیرفتنی و مشروع است که مقصود از مداخله، جلوگیری از آسیب و ضرر به دیگران باشد (نجفی توانا و مصطفی‌زاده، ۱۳۹۲: ص ۱۵۳). این اصل یکی از اصول مهم و بنیادین برای تعیین محدوده مداخله حقوق کیفری است. برخی از طرفداران این اصل معتقدند که صرفاً با استناد به آن، می‌توان اعمالی را به نحو موجه، جرم‌انگاری کرد و مدعی هستند که استفاده صحیح از اصل ضرر متوقف بر آن است که به خاستگاه اصل ضرر توجه کنیم و اصل ضرر را از منظر لیبرالیسمی توجیه نماییم. از منظر لیبرالیسم، اولاً در ربط و نسبت بین آزادی فردی و قدرت دولت، اصل بر آزادی قرار دارد و هرگونه تحدید آن محتاج دلیل است. ثانیاً مفهوم ضرر را - برخلاف قاعده لاضرر در فقه اسلامی که جبران ضررهای اخلاقی و حیثیتی (مثل قذف) را نیز برای ادامه زندگی در جامعه ضروری می‌داند - محدود به ضررهای جسمی، مالی و مادی می‌کند و ضررهای اخلاقی یا اخروی را در بر نمی‌گیرد که این امر منجر به جرم‌انگاری حداقلی و محدود می‌شود (نجفی توانا و مصطفی‌زاده، ۱۳۹۲: ص ۱۵۴). البته این توجیه، منطقی به نظر نمی‌رسد، زیرا

در بسیاری از مواقع خصوصاً در جوامع مذهبی، ضررهای اخلاقی و حیثیتی، ممکن است اثری سنگین‌تر از ضررهای مادی و مالی و حتی جسمی در بر داشته باشد و چه‌بسا هتک حیثیت و آبروی افراد در جامعه ادامه زندگی را برای ایشان بسیار دشوارتر از موقعی نماید که آسیبی مادی به افراد برسد.

۲-۵. پدرسالاری حقوقی (قیم‌مآبی حقوقی)

پدرسالاری از حیث لغوی به معنای به‌مثابه فرزند برخورد کردن با دیگران است. در فلسفه جدید و حقوق‌شناسی، پدرسالاری عبارت است از عمل کردن به خیر و صلاح دیگران بدون رضایت ایشان آن‌گونه که پدر برای فرزندان خویش می‌کند؛ به عبارت دیگر، به معنای رفتار قیم‌مآبانه پدر نسبت به فرزندان خویش است که هرگاه انجام یا ترک فعلی را به ضرر آنان ببیند، از جهت ولایتی که برای خود می‌پندارد، آنان را از انجام یا ترک آن باز می‌دارد یا بدان امر می‌کند؛ این فرایند می‌تواند اجبارآمیز نیز باشد. در معنای مصطلح سیاسی پدرسالاری عبارت است از جلوگیری حکومت از آسیب رساندن افراد به خود. در این مفهوم، دولت می‌تواند به‌منزله پدر برای جامعه، مردم و حکم‌بران را نه تنها از انجام اموری که زیان‌بار به حال دیگران است به‌اجبار منع کند، بلکه اگر این رفتار به ضرر خود فرد نیز باشد، از انجامش بازداشته شود. در واقع قانون‌گذار با توجیه حفظ منافع اشخاص اقدام به جرم‌انگاری اعمال به‌منظور ممانعت از ایراد ضرر به خود است. بر این اساس و به‌منزله یک اصل محدودکننده آزادی گفته شده که «پدرسالاری»، معمولاً دلیلی مناسب در حمایت از ممنوعیت کیفری است که از ایراد ضرر (جسمانی، روانی، معنوی و اقتصادی) به فاعل آن پیشگیری می‌کند.

از آنجایی که قانون کیفری شدیدترین و قوی‌ترین ابزار کنترلی حکومت محسوب می‌شود، در فلسفه حقوق کیفری نیز مبانی این اختیار و محدوده‌های آن جایگاه ممتازی را به خود اختصاص داده است. در بحث راجع به پدرسالاری حقوقی، یکی از چالش‌های پیش رو این است که برخی

معتقدند پدرسالاری بدترین نوع استبداد است که می‌توان تصورش کرد، زیرا مقتضی برخوردی با انسان است که با آزادی او منافات دارد. کانت در این باره می‌گوید: «گویی انسان‌ها، در دست من مصلح خیرخواه، به منزله موادی هستند که باید آن‌ها را به شکل دلخواه خود و نه دلخواه خودشان در آورم» (برلین، ۱۳۸۰: ۲۵۷، به نقل از محمودی جانکی، ۱۳۸۲: ص ۱۲۲) من به چه نامی می‌توانم زور گفتن به دیگران را توجیه کنم و آنان را وادار به انجام کارهایی کنم که به آن‌ها رضایت ندارند؟ تنها به نام ارزشی والاتر از خود انسان‌ها می‌توان چنین کاری کرد. او باز هم به گفته کانت «هیچ ارزشی، بالاتر از فرد وجود ندارد، بنابراین، هرگونه کوششی برای نظارت و قالب‌گیری آنان، به منزله انکار انسانیت و نفی ارزش‌های انسان‌هاست». در مقابل، در پاسخ به این پرسش که منشأ پیروی از دولت و قوانین مصوب او چیست، دسته‌ای از متفکران مانند فیخته، بر این باورند که حکومت از آن فرهیختگان است و بیشتر مردم نافرهیخته‌اند و بدیهی است که باید بی‌خردان را آموزش داد؛ از کودکان نمی‌توان انتظار داشت که بفهمند چرا به مدرسه فرستاده می‌شوند و از نادانان - که بیشترین مردم را تشکیل می‌دهند - نمی‌توان توقع داشت که درک کنند چرا به پیروی از قوانینی که برای تبدیل آنان به انسان‌های عقلانی مقرر می‌شود، فراخوانده شوند؛ اجبار نیز نوعی آموزش است؛ هنر بزرگ پیروی از بزرگ‌ترها را باید آموخت؛ اگر شما نمی‌توانید مانند یک فرد عاقل، مصلحت خویش را تشخیص دهید، من که برای متحول کردن شما برخاسته‌ام، چگونه می‌توانم با شما مشورت کنم یا از شما پیروی کنم.

به‌هرحال دیدگاه‌های فراوانی در مخالفت و موافقت با اصل پدرسالاری وجود دارد. در بیان شریعت اسلامی، احکام تنها ناظر به مفاسد و مصالح آدمی در ارتباط با دیگران نیست، بلکه موضوع آن‌ها در بسیاری از موارد خود انسان است. اگر حق را در این نظام حقوقی - آن‌گونه که مشهور است به دو و در معنای وسیعش به سه دسته حق‌الله، حق‌الناس و حق عموم تقسیم کنیم، منع افراد از ضرر نزدن به خویشان و الزام آنان به انجام اموری که برای صیانت از نفس ضرورت دارد نیز توجیه‌پذیر شده است (ابن عبدالسلام، ۱۲۹ به نقل از محمودی جانکی، ۱۳۸۲: ص ۱۲۴) صیانت

از نفس نیز از اقسام حق الناس است که محتوایش، تکلیف آدمی به رعایت مصلحت خویش است و جلوگیری از ایراد صدمه به آن تکلیف آدمیان و بنا به دلایل تکمیلی، تکلیف شریعت و حکومت برخاسته از آن تلقی می‌شود. (غزالی، ۱۳۵۶) بر این پایه تأمین و حفظ مقاصد پنج‌گانه شرعی دین، جان، عقل، نسب و مال، بر اصل مصلحت بنیان نهاده شده است و آنچه این‌گونه نباشد مفسده بوده و دفع آن مصلحت است. هدف اساسی در این اصل سعادت انسان است و مصلحت مبنای تکلیف، از این‌رو صیانت از خود و منع ایراد ضرر به خویشتن، به مصلحت آدمی دیده شده که مراعات آن تکلیف‌آور است، هم برای مکلف و هم برای دولت اسلامی؛ به عبارت دیگر، حکومت مجاز به دخالت در آزادی افراد برای صیانت از خود آنان، برای جلوگیری از ایراد ضرر به نفس خویش شده است، زیرا در این اندیشه ارزشی بالاتر از خود انسان وجود دارد. شارع بیان‌کننده اصول ارزش‌هاست و آدمی در آن چارچوب حق دخل و تصرف و استقلال عمل دارد. در این نظام حقوقی اساس قانون‌گذار خود را مجاز به جلوگیری از ایراد ضرر به فاعل رفتار می‌داند، ولی از جهت نظری، مرز معینی برای این دخالت تعیین نکرده است. باین‌حال قانون‌گذار اسلامی باید در عمل کوشش کند که دخالت‌هایش موجب نقض آزادی عمل افراد نشود. قوانین و مقررات مربوط به منع استفاده از تجهیزات دریافت از ماهواره، منع استفاده از وسایل سمعی و بصری غیرمجاز، تکلیف به داشتن نوع خاصی از پوشش و جرم‌انگاری نقض آن، جرم‌انگاری استفاده از مشروبات الکلی، جرم‌انگاری یا منع غیرکیفری استعمال مواد مخدر، جرم‌انگاری قمار، الزام به استفاده از کلاه و کمر بند ایمنی و منع قتل با رضایت و درخواست مقتول و همچنین مقرراتی که کار کودکان و زنان را در برخی مشاغل منع می‌کند، از جمله مواردی است که در حوزه کیفری و یا حقوقی، می‌توانند با استناد به این اصل توجیه شوند؛ در بسیاری از این موارد قانون‌گذار به اصل ضرورت حمایت از اخلاق نیز نه‌تنها بی‌اعتنا نبوده، بلکه در مواردی آن را توجیه‌کننده اصلی اقدامات خود تلقی کرده است. صرف‌نظر از این که ممکن است اصول مورد

استناد به مسامحه به کار رفته باشند و یا با یکدیگر همپوشانی داشته باشند، مهم این است که به گونه‌ای می‌توان ردپای استناد به این مبنا را به خوبی دریافت (محمودی جانکی، ۱۳۸۲: ص ۱۲۴).

۳-۵. اخلاق‌گرایی حقوقی

جوامع و دولت‌ها در راستای تعالی اخلاق فردی و اجتماعی به حد اعلی و ممانعت از رفتارهای ناقص اخلاق در جامعه گاهی به ابزارهای غیرکیفری همچون آموزش و پرورش، رسانه‌های گروهی، خانواده، مساجد و نهادهای فرهنگی و مذهبی و... متوسل می‌شوند و گاهی نیز از حقوق کیفری و ابزارهای وابسته به آن علاوه بر سایر ابزارها و نهادها بهره می‌گیرند که در این حالت دولت بر اساس معیار اخلاق‌گرایی حقوقی عمل کرده است.

در واقع تبعیت حقوق از اخلاق و جرم‌انگاری اعمال مخالف اخلاق توسط مقنن، اخلاق‌گرایی حقوقی است که البته چالش اصلی این قاعده این است که برخی از نظریه‌پردازان حقوق کیفری که معتقد به حق و تکلیف پدر و مادر و مریبان بر تعلیم اخلاق هستند، قرار گرفته است و بنا بر نظر ایشان، حکومت که از این علایق و عواطف بی‌بهره است، اگر وظایف آن‌ها را بر عهده بگیرد، از حد خود پا را فراتر می‌نهد و نه تنها از انجام مسئولیت‌های خطیر خویش باز می‌ماند، آزادی و استقلال روحی و معنوی را که از حقوق طبیعی انسان‌ها است به‌ویژه در مورد این اشخاص که مورد احترام جامعه‌اند، با دخالت در وظیفه‌شان نادیده می‌گیرد (افنبرگ، به نقل از نجفی توانا و مصطفی‌زاده، ۱۳۹۲: ص ۱۵۲).

۶. جرم‌انگاری و بی‌کیفری

بایدها و نبایدهایی که توسط قانون مشخص می‌شوند، دارای ضمانت اجراهای مختلفی هستند که هر یک از آن‌ها دارای شدت و ضعف متفاوتی می‌باشند. استفاده پی‌درپی از شدیدترین ضمانت اجراها (مجازات) همواره این خطر را به دنبال دارد که این شدت عمل در وضع قانون در بسیاری

از موارد سبب گردد که هیچ ضمانت اجرایی علیه مرتکب به کار گرفته نشود. قبل از هر چیز باید به خاطر داشت که جرم‌انگاری یعنی وضع کفر برای یک عمل مشخص؛ اما وضع کیفر همیشه به اعمال کیفر نمی‌انجامد و دستگاه قضا با وجود محدودیت‌های خود، نخواهد توانست مرتکب هر عمل مجرمانه‌ای را به کیفر رساند. فاصله موجود میان ارتکاب جرائم و اعمال مجازات‌ها نشان‌دهنده میزان جرائمی است که از آن به‌عنوان جرائم خاموش و کشف‌نشده یاد می‌شود. یکی از دغدغه‌های نظام کیفری، کاهش میزان جرائم خاموش است؛ چراکه با افزایش میزان جرائم خاموش و افزایش بی‌کیفری، نظام کیفری از عدالت کیفری فاصله خواهد گرفت. بی‌ربط نیست اگر بگوییم: رشد میزان جرائم خاموش، نظام کیفری را به قلاب ماهیگیری شبیه خواهد ساخت که از میان انبوه ماهی‌ها فقط چند ماهی را شکار خواهد نمود. معضل بی‌کیفر ماندن جرائم، علاوه بر ناکارآمدی دستگاه پلیسی و دادستانی در کشف، تعقیب و تحقیق، ریشه در جرم‌انگاری‌های غیراصولی و موسع نیز دارد. امروزه تورم قوانین کیفری مشکل بسیاری از کشورهای دنیا از جمله کشور ما است. در اثر تورم قوانین کیفری در کشور خودمان، تعداد زندانیان از حد معمول بالاتر رفته، به‌گونه‌ای که به‌طور مثال رئیس سازمان زندان‌ها چندین‌بار پیش‌اقدام داشت که برای جمعیت کنونی زندانیان، فضایی حدوداً دو برابر زندان‌های کنونی لازم است. در اثر این افزایش جمعیت زندانیان، رویکرد سران قوه قضاییه طی بخشنامه‌ها و سخنرانی‌های داخلی و به تبع آن رویه قضات به سمتی رفته که بار اول ارتکاب جرم، همواره با تخفیف مجازات، تبدیل یا تعلیق مواجه گردیده، به‌طوری‌که حتی‌المقدور مرتکب جرم به زندان نرود. این بی‌کیفری، خود مشوق ارتکاب جرم است. مجرمی که در این شرایط مرتکب جرم می‌شود، خیالش آسوده است که دستگاه قضایی جایی برای زندانی ندارد و با نهایت غمض عین با او برخورد خواهد شد. این در حالی است که اگر جرم‌انگاری به‌صورت حداقلی و با رعایت اصول صورت گرفته باشد، دیگر بستری برای پر شدن زندان‌ها و فرایند بی‌کیفری به وجود نخواهد آمد و به قطعیت در اعمال مجازات که بسیاری از حقوق‌دانان بدان داشته‌اند، خواهیم رسید. همچنین باید به خاطر داشت که بی‌کیفری یعنی

معاف بودن یک مرتکب از آثار ارتکاب جرم؛ لذا بی‌کیفری فقط این نیست که مجازات اعمال نشود، بلکه عدم تعقیب، عدم محاکمه و عدم اعمال مجازاتی که در حکم تعیین شده، همگی از اقسام بی‌کیفری محسوب می‌شود. بدیهی است جرم‌انگاری‌های زیاد، بر کشف جرم در جامعه و تعقیب آن نیز اثرگذار خواهد بود. دستگاه پلیسی و دادستانی با همه محدودیت‌های خود قطعاً اگر تمرکز خود را بر کشف، تعقیب و تحقیق در خصوص چند عنوان مجرمانه محدود بگذارد، موفقیت‌های بیشتری کسب خواهد نمود. چراکه افزایش عناوین مجرمانه به پخش تمرکز دستگاه پلیسی و دادستانی و در نتیجه عدم کشف بسیاری از جرائم و به اصطلاح خاموش ماندن جرائم منجر می‌گردد که این افزایش جرائم خاموش، نوعی بی‌کیفری حاصل از جرم‌انگاری موسع است.

۷. جرم‌انگاری و نقض قانون اساسی

یکی از اساسی‌ترین وظایف و مسئولیت‌های حکومت‌ها به‌طور کلی ایجاد و برقراری نظم، آرامش و صیانت از حقوق شهروندان است و تجاوز به آن‌ها حتی به‌عنوان کیفر در نگاه نخست ممنوع و خلاف تعهد دولت است، مگر این‌که برای آن توجیه و مبنای قوی وجود داشته باشد. از این‌رو دخالت حکومت آن‌هم با توسل به ضمانت‌اجراهای جزایی باید محدود به مواردی شود که دفع آن ناهنجاری با توسل به راه‌های مسالمت‌آمیز و یا اقدامات اداری و انتظامی که جایگزین ضمانت‌اجراهای جزایی هستند، غیرممکن باشد. این یعنی «تئوری اکتفا به حداقل» که عبارت است از این‌که حکومت در جرم شناختن فعل یا ترک فعل باید به حداقل موارد اکتفا نماید؛ البته آن‌هم در شرایطی که بتواند با دلایل قطعی و یقینی ثابت کند که جز مجازات راهی دیگر برای جلوگیری از این ناهنجاری وجود ندارد. این امر در قانون اساسی اغلب کشورها از جمله در قانون اساسی کشور ما پذیرفته شده و اصول متعددی آن را مورد تأیید قرار داده است. در متن سوگندنامه رئیس‌جمهوری، رئیس‌جمهور در خصوص حمایت از آزادی، حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است، سوگند می‌خورد (اصل ۱۲۱ قانون اساسی). لذا به جرئت می‌توان

گفت که جرم‌انگاری‌های حداکثری و توسل بیش از حد به حقوق کیفری، نقض قرض مقنن قانون اساسی است. برای نمونه اصل ۲۴ قانون اساسی مبین آزادی مطبوعات است که با تصویب قانون مطبوعات مصوب سال ۱۳۷۹ و گسترش دامنه جرم‌انگاری‌ها در این خصوص، این اصل از اصول قانون اساسی عملاً نقض گردیده است. بر اساس ماده ۳۵ این قانون هرگونه تخلف از قانون مطبوعات، جرم‌انگاری گردیده و حتی اگر مجازات خاصی برای آن پیش‌بینی نشده باشد، متخلف به جزای نقدی از یک تا بیست میلیون ریال با تعطیلی نشریه حداکثر تا شش ماه در مورد روزنامه‌ها و حداکثر تا یک سال در مورد نشریات محکوم خواهد شد. این چنین جرم‌انگاری‌های سیاسی در واقع جدی نگرفتن قواعد حاکم بر جرم‌انگاری بوده و بی‌جا نیست اگر از قول جناب دکتر سید علی آزمایش بگوییم، جرم‌انگاری‌های این چنینی، اساساً بازی کردن با حقوق کیفری است؛ چراکه جرم‌انگاری در این قانون به حدی ساده انگاشته شده است که حتی اگر درخواست‌کننده امتیاز نشریه، یکی از شرایط عمومی را نداشته باشد، ولی موفق به اخذ امتیاز نشریه شود و بر اساس مجوز قانونی مبادرت به انتشار نشریه نماید، مجرم شناخته خواهد شد. به‌علاوه استفاده از قوانینی چون قانون اقدامات تأمینی و تربیتی مصوب ۱۳۳۹ در خصوص مطبوعات که اساساً شأن وضع آن‌ها ربطی به مسائل مطبوعاتی ندارد، همگی به نقض حق داشتن مطبوعات آزاد که از حقوق مصرح در قانون اساسی است، می‌انجامد. مثال جرم‌انگاری مسائل مطبوعاتی تنها ذکر غالب از جرم‌انگاری‌هایی است که نقض آزادی‌های مقرر در قانون اساسی را در پی دارد. با نهایت تأسف قانون‌گذار جزایی ما در متون کیفری با جرم‌انگاری‌های گسترده، در بسیاری از موارد از اصول قانون اساسی پاسداری نکرده و شورای نگهبان نیز در حد لازم به تطبیق اصول با قوانین جزایی اهتمام نورزیده است. به‌طوری‌که قانون عادی توانسته است به آرامی و در یک جدال پنهان، قانون اساسی را به بندگی خود بکشانند. نمونه‌ای دیگر، اصل ۳۳ قانون اساسی است که اقامتگاه افراد را محترم شمرده و مقرر داشته است: «هیچ کس را نمی‌توان از محل اقامت خود تبعید کرد یا از اقامت در محل موردعلاقه‌اش ممنوع یا به اقامت در محلی مجبور ساخت، مگر در مواردی که قانون مقرر

می‌دارد.» از طرفی ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی با این شرط که جرم عمدی و تعزیری باشد، اختیار اعمال این گونه مجازات‌های تميمی را به دست دادگاه سپرده است. در واقع قانون اساسی این حق را به قانون عادی سپرده و قانون عادی نیز این حق را به سادگی به دادگاه‌ها واگذار نموده است. روشن است که به هیچ وجه نظر نویسندگان قانون اساسی این نبوده که تبعید یا اقامت اجباری در محل معین یا ممنوعیت از اقامت در محل معین در اختیار دادگاه باشد؛ آن هم در قالب یک مجازات تميمی قابل اعمال بر هر جرم عمدی تعزیری. با این بیان همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، استفاده ناصحیح از ابزار کیفری به نقض نرم اصول قانون اساسی منجر خواهد شد.

۸. جرم انگاری و نقض کرامت ذاتی انسانی

همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، به حکم آموزه‌های دینی و عقلی انسان از کرامت ذاتی برخوردار است. احترام به انسان و حفظ کرامت ذاتی وی در قلمرو حقوق کیفری دارای آثار و نتایج متعددی از جمله ممنوعیت استفاده از مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی، تحقیرکننده و نامتناسب است؛ اما کرامت ذاتی انسان مستلزم تحدید دامنه مداخله حقوق کیفری در فضای آزاد فردی و ممنوعیت جرم‌انگاری‌های غیرضروری و لزوم جرم‌زدایی از برخی رفتارهای مجرمانه غیراصولی نیز می‌گردد.

بدون تردید یکی از رسالت‌های مهم حکومت‌ها در هر جامعه‌ای تعیین و تشخیص رفتارهای مجرمانه است؛ اما حکومت در انجام این رسالت مهم تابع یک سری معیارها و محدودیت‌ها است که از مهم‌ترین آن‌ها احترام به کرامت ذاتی انسان است. هر جامعه‌ای که برای آزادی و حیثیت انسان، به عنوان یک اصل، اهمیت و ارزش قائل است از حقوق کیفری به عنوان آخرین راه‌حل و در موارد کاملاً ضروری برای کنترل اجتماعی استفاده می‌کند. چراکه احترام به کرامت ذاتی انسان مستلزم احترام به استقلال و آزادی اراده، عقیده، بیان و قدرت انتخاب و حق تعیین سرنوشت اوست. رعایت این کرامت اقتضا می‌کند تا انسان به عنوان موجودی که به قولی جانشین خداوند بر

روی زمین است و وجود او در حقیقت عالی‌ترین صورت برای هویت حق است، نگریسته شود. بنابراین محدود کردن استقلال و آزادی انسان از طریق توسعه دامنه مداخله حقوق جزا و جرم‌انگاری‌های غیرضروری در واقع تعرض به کرامت ذاتی انسان است. احترام به حق کرامت ذاتی انسان‌ها مستلزم آن است که در تعیین نوع و میزان مجازات، معیار ضرورت مجازات، نیز مورد توجه قرار گیرد. کیفی که از مرز ضرورت حفظ سعادت عمومی بیرون رود، ستمگرانه است و هر چه قدر امنیت مردم مقدس‌تر و از تعرض مصون‌تر باشد و هیئت حاکمه آزادی بیشتری به افراد عطا کند، کیفرها عادلانه‌تر خواهند بود. سوءاستفاده از ضمانت اجرای کیفری خود به منزله دعوت به سرپیچی و نافرمانی از حقوق جزاست و همانند استفاده بی‌رویه از آنتی‌بیوتیک‌ها این خطر را ایجاد می‌کند که جرائم شدید در حد بیشتری نسبت به تهدید ضمانت اجرای کیفری غیر قابل نفوذ باشد. استفاده از مجازات زمانی ضرورت پیدا می‌کند که برای دفاع از آزادی و حیثیت دیگران، حفظ نظم عمومی و پیشگیری از بزهکاری و اصلاح بزهکار مفید و مؤثر باشد و از طرف دیگر هیچ راه چاره‌ای جز توسل به ضمانت اجرای کیفری جهت پاسداری از این ارزش‌ها وجود نداشته باشد. بر این اساس حفظ کرامت ذاتی بشر، مانع استفاده از حقوق کیفری در موارد غیرضروری است. برای حفظ همین کرامت ذاتی است که در ماده ۸ اعلامیه حقوق بشر فرانسه آمده است: «قانون جزا کیفرهایی را که مسلماً و بی‌کم‌وکاست ضروری نیست، مقرر نخواهد کرد».

نتیجه‌گیری

تعامل آیین دادرسی کیفری با سایر رشته‌ها به‌خصوص جرم‌شناسی باعث گردیده کرامت ذاتی افراد اعم از بزه‌دیده و منهم مورد شناسایی جدی قانون‌گذار قرار گیرد. کاهش فرایند کیفری از دستاوردهای همین تعامل است. در واقع بر این ادعا می‌توان بود که تأثیر آموزه‌های جرم‌شناسی و تراوش فکری اندیشمندان و تنورسین‌های این رشته در قوانین به‌ویژه در قانون آ.د.ک ۱۳۹۲ یک

امر غیرقابل‌انکار تلقی می‌شود. بر این اساس قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ بی‌توجه به دستاوردهای جرم‌شناسی نبوده و در این راستا با پیش‌بینی قرار ارجاع به میانجیگری یا ارجاع به شورای حل اختلاف در ماده ۸۲ در راستای حذف فرایند رسیدگی و تغییر مسیر متهم از روند قضایی و دادگستری گام برداشته است. اگر برای تعیین قواعد زندگی و مشخص نمودن هنجارهای حقوقی، قانون تنها وسیله است، در یک جامعه مطلوب انسانی برای حل تعارضات و اختلافات و پاسخ‌دهی به نقض هنجارها، اعمال قانون تنها از طریق قضایی یگانه راه به شمار نمی‌آید؛ امروزه یکی از جهت‌گیری‌های اصلی و عمده آیین دادرسی کیفری عدالت مصالحه‌ای و سازشی است که رضایت و توافق طرفین دعوا عنصر بنیادین و اصلی این گرایش محسوب می‌شود. به‌طور کلی فرایند کیفری و اقدام به مجازات افراد جامعه بر مبانی خاصی صورت می‌پذیرد که «اصل ضرر»، «اصل پدرسالاری حقوقی» و «اصل اخلاق‌گرایی حقوقی» بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. بر اساس اصل ضرر زمانی جامعه و دولت مجوز مداخله در امور زندگی و آزادی دیگران و اعمال اجبار و زور در مورد دیگران را دارد که با آن مداخله بخواهد مانع رسیدن آسیب و ضرر به دیگران شود. پس حق اعمال اجبار در مورد دیگران با اثبات آسیب‌زا و مضر بودن عمل آن فرد محقق می‌شود. بر این اساس نمی‌توان به دلیل خیرخواهی و سودرسانی به فردی به‌منظور خوشبختی وی، او را تحت اجبار و اعمال قوه قاهره قرار دهیم که این امر بیانگر آزادی مطلق افراد در مورد اعمالی است که فقط به خودشان مربوط است و در نتیجه با توجه به اصل ضرر، دخالت حقوق کیفری تنها هنگامی پذیرفتنی و مشروع است که مقصود از مداخله، جلوگیری از آسیب و ضرر به دیگران باشد. پدرسالاری عبارت است از جلوگیری حکومت از آسیب رساندن افراد به خود. در این مفهوم، دولت می‌تواند به‌منزله پدر برای جامعه، مردم و حکم‌بران را نه‌تنها از انجام اموری که زیان‌بار به حال دیگران است به‌اجبار منع کند، بلکه اگر این رفتار به ضرر خود فرد نیز باشد، از انجامش بازداشته شود. در واقع قانون‌گذار با توجیه حفظ منافع اشخاص اقدام به جرم‌انگاری اعمال به‌منظور ممانعت از ایراد ضرر به خود است. بر این اساس و به‌منزله یک اصل محدود‌کننده آزادی

گفته شده که «پدرسالاری»، معمولاً دلیلی مناسب در حمایت از ممنوعیت کیفری است که از ایراد ضرر (جسمانی، روانی، معنوی و اقتصادی) به فاعل آن پیشگیری می‌کند.

از آنجایی که قانون کیفری شدیدترین و قوی‌ترین ابزار کنترلی حکومت محسوب می‌شود، در فلسفه حقوق کیفری نیز مبانی این اختیار و محدوده‌های آن جایگاه ممتازی را به خود اختصاص داده است. در بحث راجع به پدرسالاری حقوقی، یکی از چالش‌های پیش رو این است که برخی معتقدند پدرسالاری بدترین نوع استبداد است که می‌توان تصورش کرد، زیرا مقتضی برخوردی با انسان است که با آزادی او منافات دارد. در نهایت در واقع تبعیت حقوق از اخلاق و جرم‌انگاری اعمال مخالف اخلاق توسط مقنن، اخلاق‌گرایی حقوقی است که البته چالش اصلی این قاعده این است که برخی از نظریه‌پردازان حقوق کیفری که معتقد به حق و تکلیف پدر و مادر و مرییان بر تعلیم اخلاق هستند، قرار گرفته است و بنا بر نظر ایشان، حکومت که از این علایق و عواطف بی‌بهره است، اگر وظایف آن‌ها را بر عهده بگیرد، از حد خود پا را فراتر می‌نهد و نه تنها از انجام مسئولیت‌های خطیر خویش باز می‌ماند، آزادی و استقلال روحی و معنوی را که از حقوق طبیعی انسان‌ها است به‌ویژه در مورد این اشخاص که مورد احترام جامعه‌اند، با دخالت در وظیفه‌شان نادیده می‌گیرد.

منابع و مأخذ

۱. اکبری، عباسعلی، (۱۳۹۳). «بررسی و نقد سیاست جنایی حاکم بر جرائم مواد مخدر در ایران با تأکید بر اصلاحیه سال ۱۳۸۹ قانون مبارزه با مواد مخدر». پژوهشنامه حقوق کیفری، ۵(۲)، ۷-۳۴.
۲. آخوندی، محمود، (۱۳۸۹). *آیین دادرسی کیفری*. جلد اول. سازمان چاپ و انتشارات. چاپ پانزدهم.
۳. حاجتی، سیدمهدی، (۱۳۹۴)، «جایگاه سیاست جنایی مشارکتی در قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲)»، همایش ملی قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۲ در بوته نقد»، مراغه، انجمن حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد مراغه.
۴. حسینی، سید محمد، (۱۳۸۳). *سیاست جنایی در اسلام و جمهوری اسلامی ایران*، چاپ اول، تهران: سمت.
۵. خالقی، علی، (۱۳۹۰). *آیین دادرسی کیفری*. انتشارات موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش. چاپ سیزدهم.
۶. شاکری گلپایگانی، طوبی، (۱۳۸۵). *سیاست جنایی اسلام*، تهران: چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۷. شکرچی‌زاده، محسن، (۱۳۸۰). *بررسی تطبیقی جرم‌انگاری*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران
۸. غزالی، ابوحامد محمد، (۱۳۵۶). *المستصفی من علم الاصول*، القاهرة، المكتبة التجارية، ج ۱
۹. غلامی، حسین، (۱۳۹۳). *اصل حداقل بودن حقوق جزا*، چاپ اول، تهران: میزان.
۱۰. فرح‌بخش، مجتبی، (۱۳۹۲). *تأثیر جرم‌انگاری فایده‌گرایانه*. انتشارات نشر میزان.
۱۱. کرمی، الهام، (۱۳۸۹). «سیاست جنایی اسلام: سزادهی یا بازپروری»، *مجله تعالی حقوق*، شماره ۶، سال دوم، صص ۳۷-۳۳
۱۲. گودرزی بروجردی، محمدرضا، (۱۳۸۵). *سیاست جنایی قضایی*، چ دوم، تهران: معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضاییه، مرکز مطالعات توسعه قضایی، قم: سلسبیل

۱۳. لازرژ، کریستین، (۱۳۷۵)، *سیاست جنایی*، ترجمه دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ اول، انتشارات یلدا، تهران.
۱۴. لازرژ، کریستین، (۱۳۸۲)، *درآمدی به سیاست جنایی*، ترجمه دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ اول، انتشارات میزان، تهران.
۱۵. مجیدی، سید محمود، «آیین دادرسی افتراقی ناظر بر جرائم علیه امنیت در سیاست کیفری ایران و فرانسه»، *فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)*، شماره ۲۸، زمستان ۱۳۸۴.
۱۶. محمودی جانکی، فیروزه، (۱۳۸۶) «مبانی فلسفی منع حقوقی و کیفری ایراد ضربه خود»، *فصلنامه حقوق سال ۳۷*، ش ۱.
۱۷. نجفی توانا، علی و فهیم مصطفی زاده، (۱۳۹۲) «جرمانگاری در نظام کیفری جمهوری اسلامی ایران»، *مطالعات فقه و حقوق اسلامی سال ۵*، شماره ۸.
۱۸. یوسفی، ایمان، دیده بان تاش، بهشاد، (۱۳۹۴). «بازتعریف آیین دادرسی کیفری»، *فصلنامه قضاوت*، ۱۵(۸۳)، ۳۷-۶۸.

19. Agozino, B. (2018). The withering away of the law: An indigenous perspective on the decolonisation of the criminal justice system and criminology. *Journal of Global Indigeneity*, 3(1), 2.
20. Breetzke, D. Gregory & Pearson Amber (2014), "The fear factor: examining the spatial variability of recorded crime on the fear pf crime", *Journal of applied Geography*, 46: pp 45 – 52
21. Simester, A and G. Sullivan. (2007), *Criminal Law: Theory and Doctrine*, Oxford University Press.
Rodriguez, N. (2018). Expanding the evidence base in criminology and criminal justice: Barriers and opportunities to bridging research and practice. *Justice Evaluation Journal*, 1(1), 1-14.
22. Tadros, Victor (2011), *The Ends of Harm: The Moral Foundations of criminal law*. Oxford University Press.